

زاکسن-آنهالت؛ بحران سرمایه و خلأ سازمان‌یابی طبقاتی

اما عدد تعیین‌کننده فقط ۴۳ / ۸ درصد نیست. ۶۱ درصد رأی‌دهندگان کارگر به AfD رأی داده‌اند. همین عدد تناقضی را در برابر ما قرار می‌دهد که باید از آن آغاز کرد: چگونه حزبی که نه مالکیت سرمایه‌دارانه را هدف می‌گیرد، نه قدرت سرمایه را در محیط کار و اقتصاد به چالش می‌کشد و نه سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر را

در صفحه ۳

نتیجه انتخابات زاکسن-آنهالت را نمی‌توان صرفاً در چارچوب «نوسان آرای احزاب» فهمید. «حزب آلترناتیو برای آلمان» (AfD) با ۴۳ / ۸ درصد آرا حزب اول این ایالت شد و آرای خود را نسبت به انتخابات ۲۰۲۱ بیش از دو برابر کرد. «حزب دمکرات مسیحی» از ۱ / ۳۷ به ۲ / ۱۷ درصد سقوط کرد و مشارکت انتخاباتی از ۶۰ / ۳ به ۷۷ / ۸ درصد رسید.

اسماعیل بخشی، هشت سال بعد!

در صفحه ۵

رانندگان اسنپ، از فشار معیشتی تا اعتصاب!

نیمه دوم شهریور امسال با اعتراضات رانندگان اسنپ در شهرهای اراک، سمنان، تهران و لاهیجان همراه بود. رانندگان در اعتراض به افزایش نرخ سوم بنزین، پایین بودن کرایه‌ها و افزایش هزینه‌های کار و زندگی، دست به اعتراض و اعتصاب زدند.

از شهریورماه سال جاری، بنزین با سه نرخ عرضه می‌شود. سهمیه یارانه‌ای شامل ۶۰ لیتر در ماه به

در صفحه ۱۰

از مرگ فردی تا زندگی جمعی

در ماه‌های پس از قتلعام دی‌ماه ۱۴۰۴، جامعه ایران تنها با مسئله کشته‌شدن هزاران انسان در سطح خیابان‌ها مواجه نبوده است. بازداشت، تشدید اعدام، اعمال فشار سیستماتیک بر خانواده‌های دادخواه، گسترش بیکاری، سقوط قدرت خرید، تورم سرسام‌آور، فقر، ناامنی شغلی و احساس بی‌آیندگی نیز آثار خود را در افشار پایینی جامعه برجای گذاشته‌اند. یکی از تلخ‌ترین نمودهای این وضعیت اسفبار، انتشار

در صفحه ۷

در حمایت از اسماعیل بخشی؛

اخراج کارگر پاسخ دفاع از حق و حقوق او نیست! در صفحه ۶

در دفاع از تحصن اعتراضی کارگر اخراجی اسماعیل بخشی ،
برای بازگشت به کار

در صفحه ۸

تاکتیک‌های تعرضی جمهوری اسلامی

تحولات یک هفته گذشته خاورمیانه، مرتبط با نزاع میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا حاکی از تشدید تضادها و مخاصمات طرفین درگیر در شرایط کنونی است. آنچه این درگیری‌ها را وارد مرحله کنونی کرده است، فشار روزافزون دولت آمریکا، از طریق تشدید تحریم‌ها و محاصره اقتصادی است که جمهوری اسلامی را در وضعیتی وخیم قرار داده است. لذا جمهوری اسلامی برای مقابله با اقدامات ترامپ، به‌ویژه در شرایطی که انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا در پیش است، به یک‌رشته تاکتیک‌های تعرضی روی آورده است.

روز ۱۵ شهریور، پاسدار رضایی دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی در یک گفتگو از تغییر استراتژی رژیم و از جمله احتمال اعلام یک «محدوده ممنوعه» جدید در خارج از تنگه هرمز در روزهای آینده خبر داد.

او گفت این محدوده از خط محاصره نیروی دریایی آمریکا آغاز می‌شود و بخش‌هایی از خلیج فارس را دربر می‌گیرد. هر کشتی که وارد این محدوده شود، در فهرست تحریم‌های ایران قرار خواهد گرفت. پس از او سخنگوی سپاه پاسداران توضیح داد که مختصات دقیق این منطقه در آینده اعلام خواهد شد، اما این محدوده از حوالی چابهار آغاز می‌شود و بخش‌هایی از دریای عمان و دریای عرب را در برمی‌گیرد. اما این‌که چگونه می‌خواهند آن را عملی کنند، پوشیده ماند.

در صفحه ۲

گزارشی کوتاه از برگزاری جشن اومانیته و حضور تشکیلات خارج از کشور سازمان



تاکتیک‌های تعرضی جمهوری اسلامی

درگیری‌های نظامی هفته گذشته، مقدمه‌ای بر این تاکتیک‌های تعرضی جمهوری اسلامی بود. پس‌از آن که ترامپ، روز دوشنبه هفته گذشته ادعا کرد تنگه هرمز در حال حاضر باز است، سراسر این آبراه حیاتی را از مین‌های دریایی پاکسازی کرده است و نیروی دریایی ایالات‌متحده کنترل آن را در دست دارد، سپاه پاسداران روز سه‌شنبه ۱۷ شهریورماه تعدادی از نفتکش‌ها و دو ناو دولت آمریکا را مورد حملات موشکی قرار داد.

در پی شلیک موشک‌های سپاه به‌سوی ناوهای آمریکایی، ارتش این کشور سه نفتکش ایران را هدف قرار داد. ساعاتی بعد نیز سپاه پاسداران از حمله به سه نفتکش در حال عبور از تنگه هرمز و سه شناور مرتبط با آمریکا خبر داد. نیروی نظامی آمریکا نیز متقابلاً پنج نفتکش جمهوری اسلامی را شامگاه سه‌شنبه ۱۷ شهریور در جزیره خارک و شهرستان جاسک مورد هدف قرار داد.

فرماندهی مرکزی ایالات‌متحده (سنتکام) در بیانیه‌ای اعلام کرد که نیروهای آمریکایی سه‌شنبه ۱۷ شهریور پنج نفتکش حامل نفت خام ایران را منهدم کردند. به گفته سنتکام این اقدام پس‌از آن صورت گرفت که سپاه پاسداران طی دو روز گذشته، دو بار، یک ناو جنگی نیروی دریایی آمریکا را با موشک‌های بالستیک هدف قرار داد.

سنتکام همچنین تأکید کرد در حملات موشکی جمهوری اسلامی آسیبی به ناو جنگی آمریکا و سرنشینان آن وارد نشده است.

سپاه پاسداران بامداد چهارشنبه طی بیانیه‌ای اعلام کرد که در واکنش به حمله آمریکا به پنج نفتکش ایرانی در خلیج‌فارس، دو شناور آمریکایی، هشت نفتکش و ۱۰ کشتی را هدف قرار داده است. سپاه مدعی شد که این شناورها متحمل خسارات فراوانی شدند.

همچنین اعلام کرد که در واکنش به حملات آمریکا به نفتکش‌های ایران، با استفاده از «موشک‌های بالستیک سوخت جامد و مایع» آشیانه تعمیر و نگهداری، آماده‌سازی و محل استقرار جنگنده‌های اف-۳۵، اف-۱۵ و اف-۱۶ و شلتر جنگنده‌های آمریکایی را در پایگاه آمریکا در «الازرق» اردن هدف قرار داده است.

ارتش اردن اما گفت: سامانه‌های پدافند هوایی اردن بامداد چهارشنبه ۱۸ فروردین از ۲۰ فروند موشک شلیک‌شده از سوی ایران را رهگیری و منهدم کردند. به گفته ارتش اردن، دو موشک دیگر در مناطق غیرمسکونی سقوط کردند و این حادثه تلفاتی در پی نداشت.

در میانه این درگیری‌های نظامی بود که دولت آمریکا فشار اقتصادی بر جمهوری اسلامی را افزایش داد و با تحریم ۲۷ ایرانی، عملاً محاصره هوایی را بر محاصره دریایی افزود.

در بیانیه وزارت خزانه‌داری آمریکا آمده است "هر شرکت یا فرد خارجی که به ایران‌های تحریم شده ایران خدماتی مانند انتقال هواپیما، خدمات بار یا پشتیبانی نمایندگی فروش عمومی ارائه کند، ممکن است با پیامدهای جدی مواجه

شود."

گرچه این تحریم آمریکا یک‌جانبه انجام‌گرفته و از پشتوانه نهادهای بین‌المللی برخوردار نیست، اما به خاطر موقعیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا بسیاری از کشورها و شرکت‌های جهان از ترس تحریم، در عمل ناگزیر به اجرای آن خواهند شد.

علاوه بر این، روز چهارشنبه ۱۸ شهریورنیز، قدرت‌های اروپایی و آمریکا با هدف تشدید فشار بر جمهوری اسلامی یک قطعنامه در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به تصویب رساندند. شورای حکام با تصویب قطعنامه انگلیس، فرانسه، آلمان و آمریکا، پرونده جمهوری اسلامی را به دلیل عدم پایبندی به تعهداتش پس از بیست سال بار دیگر به شورای امنیت فرستاد. این قطعنامه با ۲۳ رأی موافق، سه رأی مخالف و هشت رأی ممتنع به تصویب شورای حکام رسید.

قطعنامه شورای حکام البته در شورای امنیت از سوی روسیه و چین و تو خواهد شد، اما نفس تصویب آن توسط شورای حکام، بهانه‌ای است در دست دولت آمریکا و اسرائیل که اقدامات خود از جمله اقدامات نظامی را علیه جمهوری اسلامی تحت عنوان خطر هسته‌ای توجیه و تشدید کنند.

در ادامه این تحولات بود که جمهوری اسلامی یکی دیگر از کارت‌های خود را برای مقابله با دولت آمریکا و متحدان آن، رو کرد. سران رژیم پیش‌از این اعلام کرده بود که اگر جمهوری اسلامی نتواند نفت خود را بفروشد، دیگران هم نخواهند فروخت. در راستای همین سیاست است که در این هفته حوثی‌های یمنی برای تسلط بر باب المندب فعال شدند و با یک حمله برق‌آسا برخی از مناطق نزدیک به باب المندب را به تصرف خود درآوردند و بر این تنگه مسلط شدند. گرچه حوثی‌ها ظاهراً اعلام کرده‌اند که این اقدام تنها مانعی علیه عربستان است و در تماس با دولت آمریکا ادعا کرده‌اند به‌جز مقابله با کشتی‌های عربستان سعودی، محدودیتی ایجاد نخواهند کرد، اما درواقع این طرح جمهوری اسلامی برای توقف صدور نفت از این منطقه ولو با گذر از تنگه هرمز است. بگذریم از این‌که باب المندب یک مسیر حیاتی برای حمل‌ونقل کالای دیگر نیز هست که اگر روزی بسته شود، تأثیرات عمیقی بر اقتصاد کشورهای جهان به‌ویژه کشورهای اروپایی و آسیای جنوب شرقی خواهد داشت. هم‌زمان با کنترل کامل حوثی‌ها بر سواحل غربی و جزایر یمن، گروه‌های اسلام‌گرای عراقی وابسته به جمهوری اسلامی نیز مجری طرح دیگر جمهوری اسلامی شدند و خط لوله راهبردی شرق به غرب عربستان را با پمپاژ موردحمله قرار دادند و صدور روزانه ۵ میلیون بشکه نفت از این لوله را فعلاً متوقف کردند. با این اقدامات، جمهوری اسلامی تلاش کرد به آمریکا نشان دهد که ابزارهای دیگری نیز برای توقف انتقال و فروش نفت کشورهای منطقه در اختیار دارد.

این درگیری و کشمکش میان جمهوری اسلامی

با دولت آمریکا و دیگر کشورهای منطقه تا برگزاری انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا ادامه خواهد یافت و یک دوره پرتنش در خاورمیانه خواهد بود. ترامپ هم این را می‌داند. از همین روست که وعده حل مسئله را به دوره پس از انتخابات موکول کرده است. وی اخیراً گفت:جنگ، بلافاصله پس از انتخابات پایان خواهد یافت. اما نگفت چگونه و چرا بعد از انتخابات؟ هدفش روشن نیست. اگر قرار بر پایان دادن به جنگ باشد، برعکس، پیش از انتخابات آمریکا وقت آن بود و نه پس‌از آن.

درهرحال، این ماجرای درگیری جمهوری اسلامی با آمریکا و دولت‌های منطقه خاورمیانه نمی‌تواند به همین شکل به مدتی طولانی ادامه یابد. دولت آمریکا نه می‌تواند و نه می‌خواهد وارد یک درگیری نظامی همه‌جانبه با جمهوری اسلامی شود. یک چنین درگیری سیاست ترامپ نبوده و نیست. بدیلی هم بهتر از همین جمهوری اسلامی و درنهایت جناح معتدل‌تر آن ندارد. ابزار مهمی که در اختیار دارد، تحریم است. اما جمهوری اسلامی هم راهکارهایی برای مقابله با آن، نه صرفاً از نوع دور زدن‌های گذشته، بلکه از نمونه بحران‌سازی‌هایی که مکرر نمونه‌های آن را تا به امروز دیده‌ایم در اختیار دارد که نه‌فقط دولت آمریکا و دولت‌های منطقه، بلکه بسیاری از دولت‌های جهان را درگیر خود کرده است. بنابراین، ترامپ خود را ناگزیر به کنار آمدن و ساخت‌وپاخت با جمهوری اسلامی می‌بیند. وضعیت جمهوری اسلامی هم بر کسی پوشیده نیست. جمهوری اسلامی در داخل کشور با بحران‌های عمیق مواجه است و نارضایتی مردم از وضع موجود به نهایت خود رسیده است. اقتصاد به‌کلی از هم‌گسیخته و دولت نیز در چنگال یک بحران مالی و خیم گرفتار است. تحریم‌ها گرچه بیشترین فشار را بر مردم وارد می‌آورند، اما فقط مردم ایران را هدف قرار نمی‌دهند. تحریم‌ها سیستم اقتصادی طبقه سرمایه‌دار حاکم را از هم گسیخته و فلج کرده‌اند. بر سر همین مسئله است که شکافی عمیق در درون هیئت حاکمه نیز شکل‌گرفته و یک جناح که همان محور پزشکیان - قالیباف باشد می‌خواهد هرچه زودتر به توافقی با آمریکا دست یابد، تا شاید از مخمصه بحران‌های داخلی رهایی یابد و رژیم را نجات دهند. بحران‌های داخلی رژیم و خطری که تهدیدشان می‌کند چنان جدی است که حتی رضایی، دبیر شورای امنیت ملی رژیم که زمانی از بیخ و بن تفاهمنامه اسلام‌آباد را رد می‌کرد، اکنون می‌گوید که ما خواستار همان تفاهمنامه بوده‌ایم، مشکل فقط تضمین عملی از سوی واسطه‌گران بوده است. بنابراین به‌رغم تشدید تنش‌ها در مقطع کنونی، طرفین نیاز به توافق و سازش دارند و راهی هم جز آن ندارند. جمهوری اسلامی با رو کردن کارت‌های جدیدش تلاش می‌کند بار دیگر با دست‌پرتر بر سر میز مذاکره و ساخت‌وپاخت با دولت آمریکا بنشیند و امتیازات بیشتری بگیرد. با تمام این اوصاف، گرچه جمهوری اسلامی می‌تواند به توافق و سازش با امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه دست یابد، اما هرگز سازشی میان توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایران با این رژیم ارتجاعی و آدم‌کش رخ نخواهد داد و همین مردمان که سرانجام سرنگونش خواهند کرد.

زاکسن-آنهالت؛ بحران سرمایه و خلأ سازمان‌یابی طبقاتی

در دستور کار دارد، توانسته نزدیک به دو سوم آرای کارگران را به دست آورد؟ این تناقض را نمی‌توان با «فریب»، «جهل» یا گرایش به راست کارگران توضیح داد. ترکیب اجتماعی رأی‌دهندگان یک حزب، خصلت طبقاتی آن حزب را تعیین نمی‌کند. حزبی می‌تواند بخش بزرگی از آرای کارگران را به دست آورد و در عین حال سیاست و برنامه‌اش در خدمت حفظ مناسباتی باشد که کارگران را در موقعیت فرو دست قرار می‌دهد.

بنابراین پرسش اساسی این است: چگونه ناراضیاتی که بخش بزرگی از آن در استثمار، ناامنی شغلی، بحران مسکن، کاهش قدرت خرید و بی‌قدرتی اجتماعی ریشه دارد، به جای آن‌که به آگاهی و سازمان‌یابی طبقاتی تبدیل شود، در قالب ناسیونالیسم، مهاجرت‌ستیزی و سیاست هویتی راست افراطی سازمان می‌یابد؟

بحران سرمایه‌داری به‌خودی‌خود آگاهی طبقاتی تولید نمی‌کند. فلاکت، ناامنی و خشم هیچ جهت سیاسی از پیش تعیین‌شده‌ای ندارند. جهت آن‌ها به توازن نیروهای طبقاتی، سطح سازمان‌یابی کارگران و وجود یا فقدان یک آلترناتیو سیاسی مستقل بستگی دارد. هنگامی که فشار بر دستمزد، شرایط کار، خدمات اجتماعی و امنیت شغلی افزایش می‌یابد، ناراضیاتی نیز گسترش می‌یابد. اما این ناراضیاتی هنوز سیاست نیست؛ باید تفسیر شود، هدف پیدا کند و سازمان یابد. اگر نیرویی وجود نداشته باشد که رابطه میان دستمزد، گرانی، مسکن، بیکاری، تعطیلی کارخانه، جنگ، تمرکز ثروت و قدرت سرمایه را آشکار کند، راست افراطی می‌تواند همان خشم را تصاحب کند و برای آن توضیح دیگری بسازد.

این فرایند به آلمان محدود نیست. در سال‌های اخیر، در بستر بحران‌های پی‌درپی اقتصادی و اجتماعی، سیاست‌های ریاضتی، ناامنی شغلی، کاهش قدرت خرید، بحران مسکن، جنگ و تشدید رقابت میان قدرت‌های سرمایه‌داری، در بسیاری از کشورها زمینه برای رشد ناسیونالیسم، مهاجرت‌ستیزی و گرایش‌های اقتدارگرا گسترش یافته است. این رابطه البته مکانیکی نیست. بحران نه الزاماً راست افراطی تولید می‌کند و نه خودی‌خود به سیاست طبقاتی کارگری می‌انجامد. مسئله تعیین‌کننده آن است که چه نیرویی قادر می‌شود ناامنی و خشم اجتماعی را توضیح دهد، برای آن دشمن و راحل تعریف کند و آن را سازمان دهد. در شرایط ضعف سازمان‌یابی مستقل کارگران، راست افراطی توانسته در کشورهای مختلف بخشی از ناراضیاتی اجتماعی را به زبان ملت، مرز، مهاجرت و «بازگشت نظم» ترجمه کند.

چگونه تضاد طبقاتی به تضاد ملی - هویتی تبدیل می‌شود؟

کارگری که به AfD رأی می‌دهد ممکن است کارخانه‌اش در معرض تعطیلی باشد، قدرت

خریدش کاهش یافته باشد، اجاره‌اش بالا رفته باشد، از آینده بازنشستگی خود نگران باشد یا پس از سال‌ها کار احساس کند امنیت و منزلتی را که انتظار داشته به دست نیآورده است. راست افراطی دقیقاً از همین تجربه واقعی آغاز می‌کند. به کارگر نمی‌گوید مشکلی نداری. برعکس، می‌گوید حق داری خشمگین باشی، کسی صدای تو را نمی‌شنود و چیزی را که حق تو بوده از تو گرفته‌اند. اما پرسش تعیین‌کننده از همین‌جا آغاز می‌شود: چه کسی آن را از تو گرفته است؟

پاسخ راست افراطی جهت ناراضیاتی را تغییر می‌دهد: نه مناسبات مالکیت، بلکه مهاجر؛ نه قدرت سرمایه، بلکه پناهجو؛ نه کارفرما، بلکه دریافت‌کننده کمک معیشتی؛ نه شرکت بزرگ مسکن، بلکه خانواده مهاجر؛ نه رقابت سرمایه‌ها و جابه‌جایی تولید، بلکه اتحادیه اروپا؛ و در کنار همه این‌ها رسانه‌ها، فمینیست‌ها، چپ و «نخبگان». به این ترتیب، راست افراطی رنج را انکار نمی‌کند؛ منشأ آن را جابه‌جا می‌کند. در این تصویر، دشمن هم در بالا ساخته می‌شود و هم در پایین، اما سرمایه تقریباً از تصویر محو می‌شود. جامعه به جای کارگر و سرمایه‌دار، به «ما» و «آنها» تقسیم می‌شود.

اما این فرایند فقط تغییر آدرس خشم نیست. راست افراطی فقط خشم طبقاتی را منحرف نمی‌کند؛ شکاف درون طبقه کارگر را نیز بازتولید می‌کند. کارگر بومی در برابر کارگر مهاجر، شاغل در برابر بیکار، مالیات‌دهنده در برابر دریافت‌کننده کمک اجتماعی و بخش‌های مختلف نیروی کار در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. تفاوت‌های واقعی در موقعیت، ملیت، وضعیت اقامت یا جنسیت به مرزهای سیاسی تبدیل می‌شوند. هنگامی که کارگران به جای سرمایه، یکدیگر را منشأ ناامنی خود ببینند، سازمان‌یابی مشترک آنان دشوارتر و قدرت سرمایه در برابر نیروی کار بیشتر می‌شود.

خلأ سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر

از همین رو گفتن این‌که AfD کارگران را «فریب داده است» توضیح کافی نیست. پرسش مهم‌تر این است که چرا ناراضیاتی اجتماعی آنان نتوانسته بیان و سازمان‌یابی طبقاتی دیگری پیدا کند.

بخشی از پاسخ را باید در تحول جنبش کارگری اروپا جست‌وجو کرد. سوسیال‌دمکراسی مدت‌هاست از هدف عبور از سرمایه‌داری فاصله گرفته و خود را به مدیریت آن محدود کرده است. در دهه‌های اخیر حتی همان سیاست اصلاحی نیز زیر فشار سیاست‌های ریاضتی، رقابت بین‌المللی سرمایه و محدودتر شدن امکانات سازش طبقاتی عقب نشسته است.

احزاب کمونیست و بخش بزرگی از چپ رادیکال نیز یا تضعیف شده‌اند یا در چهارچوب سیاست پارلمانی و اصلاح نظم موجود ادغام شده‌اند. اتحادیه‌های کارگری، به‌ویژه در آلمان، چنان با سازوکار «توافق و همکاری میان کار و

سرمایه» یا به زبان آنان، «شراکت اجتماعی»، در هم‌تنیده شده‌اند که در مواردی ملاحظات «رقابت‌پذیری» سرمایه را در کنار یا حتی در برابر منافع مستقل کارگران بازتاب می‌دهند.

اما با عقب‌نشینی این نیروها تضاد کار و سرمایه ناپدید نشده است. سرمایه همچنان درباره سرمایه‌گذاری، استخدام، اخراج، انتقال تولید و تعطیلی کارخانه قدرت تعیین‌کننده دارد. دستمزد، مسکن، ساعات کار، بازنشستگی و خدمات اجتماعی همچنان مسائل طبقاتی‌اند.

آنچه ضعیف شده خود تضاد طبقاتی نیست؛ توان تبدیل تجربه روزمره این تضاد به آگاهی، سازمان‌یابی و مبارزه طبقاتی است. ضعف سازمان‌یابی مستقل طبقاتی، ناتوانی در تبدیل ناراضیاتی پراکنده به مبارزه جمعی را تشدید می‌کند و خلأیی پدید می‌آورد که راست می‌تواند آن را با سیاست ملی و هویتی پر کند. از همین واقعیت، ضرورت بازسازی سازمان‌یابی مستقل و انقلابی طبقه کارگر برمی‌خیزد.

چرا شرق آلمان؟

برای درک آرای انتخابات در یکی از ایالت‌های شرق آلمان، باید تاریخ اقتصادی و طبقاتی پس از وحدت دو بخش آلمان را نیز دید. پس از وحدت، بخش بزرگی از ساختار صنعتی شرق برچیده یا خصوصی شد، مراکز تصمیم‌گیری اقتصادی عمدتاً به غرب منتقل شدند و سازمان‌یابی کارگری موجود نیز در ساختارهای سراسری و سازوکار «شراکت اجتماعی» ادغام شد. تعطیلی صنایع، بیکاری گسترده، مهاجرت نیروی کار و گسترش مشاغل کم‌مزد و ناامن، ساختار اجتماعی بخش‌هایی از شرق را دگرگون کرد.

این تحولات فقط به معنای از دست رفتن شغل نبود. بخش‌هایی از طبقه کارگر موقعیت جمعی، مراکز تجمع اجتماعی و احساس کنترل بر سرنوشت اقتصادی خود را نیز از دست دادند. در بسیاری از مناطق، تصمیم‌های اصلی درباره سرمایه‌گذاری، تولید و اشتغال در جایی دیگر گرفته می‌شد.

چنین تجربه‌ای می‌تواند زمینه اعتراض رادیکال را ایجاد کند، اما جهت این اعتراض از پیش تعیین‌شده نیست. می‌تواند به مبارزه علیه مناسبات مالکیت و قدرت سرمایه تبدیل شود یا، در غیاب سازمان‌یابی مستقل طبقاتی، توسط نیرویی تصاحب شود که همان بی‌قدرتی را به زبان ملت، مهاجرت و «تخفیر شرق» ترجمه می‌کند. AfD توانسته نزد بخشی از جامعه شرق آلمان خود را به‌عنوان نیروی «ضد سیستم» معرفی کند و ناراضیاتی از تحولات اقتصادی و اجتماعی سه دهه گذشته را به سیاست ملی - هویتی پیوند بزند.

عدای سازی و فرسایش «دیوار آتشین»

نتیجه زاکسن-آنهالت یک استثنا نیست. AfD در انتخابات سراسری ۲۰۲۱ تنها ۴ / ۱۰ درصد رأی داشت؛ در انتخابات ۲۰۲۵ این رقم به ۸ / ۲۰ درصد رسید و در نظرسنجی‌های سراسری سپتامبر ۲۰۲۶ در محدوده ۲۷ تا ۲۹ درصد قرار گرفته است. در شرق آلمان این روند بسیار جلوتر رفته است؛ در تورینگن حدود ۴۰ درصد

گزارشی کوتاه از برگزاری جشن اومانیته و حضور تشکیلات خارج از کشور سازمان



امسال نیز جشن اومانیته به رسم سال‌های گذشته در دومین آخر هفته ماه سپتامبر در حومه‌ی پاریس برگزار شد. اولین سال برگزاری این جشن سال ۱۹۳۰ بود. در این سال مارسل کاشن، سردبیر وقت روزنامه فرانسوی "اومانیته" (L'Humanité) این جشن را با هدف تأمین هزینه مالی و بقای این رسانه مستقل و کارگری پایه‌گذاری کرد.

تشکیلات خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) که سال هاست در این جشن کارگری شرکت می‌کند، امسال نیز به همراه ده‌ها گروهی دیگر در این جشن حضور یافت. هدف از شرکت در جشن "اومانیته"، از سویی، تقویت پیوندهای انترناسیونالیستی و از سویی دیگر معرفی مواضع و نظرات سازمان است.

از همین روی، هم‌زمان با فروش غذا و نوشابه برای تأمین هزینه سنگین مالی، بخشی از غرفه به بخش سیاسی اختصاص یافته بود. در این بخش، کتاب، نشریات سازمان به زبان‌های مختلف، تصاویر گوناگون از جان‌فشانندگان سازمان، تصاویر مارکس، انگلس و لنین به همراه دیگر تصاویر در حمایت از مبارزه برای لغو حکم اعدام و آزادی زندانیان سیاسی ارائه شد؛ همچنین در کنار میز سیاسی، رفقای حاضر به تبادل نظر با بازدیدکنندگان از غرفه و توضیح و تبلیغ مواضع سازمان پرداختند.

جشن اومانیته یکی از بزرگترین رویدادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در فرانسه است. در سال گذشته، این جشن بیش از ۶۰۰ هزار بازدیدکننده داشت و بیش از ۸۲ کشور در آن حضور داشتند.

حضور گسترده و متنوع احزاب سیاسی چپ و کمونیست، فعالان محیط زیست و فمینیست‌ها برای بسیاری از بازدیدکنندگان، به ویژه نسل جوان در فرانسه، جذابیت داشته و نشانی از علاقه‌ی این نسل به نظرات و ایده‌های چپ است.

تمرکز موضوعی جشن اومانیته امسال طبق بیانیه‌ی اولیه‌ی آن، تقویت مبارزه علیه راست افراطی و فاشیسم و هم چنین تقویت همبستگی بین‌المللی بود.

پاسخ، تقلید از AfD و سخت‌تر کردن سیاست مهاجرت برای بازپس‌گیری آرای آن نیز نیست. چنین سیاستی بیش از آنکه راست افراطی را تضعیف کند، چارچوب فکری آن را مشروعیت می‌بخشد. اگر احزاب دیگر نیز بپذیرند که منشأ بحران اجتماعی را باید در مهاجرت جست‌وجو کرد، بخشی از نبرد سیاسی پیشاپیش به سود راست افراطی پایان یافته است.

مسئله باید دوباره به همان جایی بازگردد که راست می‌کوشد از نظرها پنهان کند: رابطه کار و سرمایه؛ مالکیت و توزیع ثروت؛ دست‌مزد و مسکن؛ بازنشستگی و خدمات اجتماعی؛ قدرت کارفرما در محیط کار؛ کنترل بر تولید و سازمان‌یابی مستقل کارگران.

شکاف را از میان کار و سرمایه به میان بخش‌های مختلف نیروی کار منتقل می‌کند؛ نتیجه نه محدود شدن قدرت سرمایه، بلکه تضعیف قدرت جمعی کارگران است.

بازپس‌گیری سیاست طبقاتی

مقابله با رشد راست افراطی صرفاً با هشدار اخلاقی علیه نژادپرستی، مهاجرت‌ستیزی و اقتدارگرایی ممکن نیست. اگر زندگی مادی میلیون‌ها نفر همچنان با ناامنی، بی‌قدرتی و ترس از سقوط اجتماعی همراه باشد و پاسخ به آنان فقط این باشد که «به راست افراطی رأی ندهید»، منبع تغذیه راست باقی خواهد ماند.

زاکسن-آنهالت؛ بحران سرمایه و خلأ سازمان‌یابی طبقاتی

و در زاکسن تا ۴۲ درصد. این افزایش رأی فقط یک تغییر کمی نیست. هرچه حزبی که تاکنون از دایره ائتلاف کنار گذاشته شده بزرگتر شود، حفظ انزوای سیاسی آن دشوارتر می‌شود. کنار گذاشتن حزبی ده درصدی از دولت یک چیز است و کنار گذاشتن حزبی که در یک ایالت بیش از ۴۰ درصد و در سطح سراسری نزدیک ۳۰ درصد حمایت دارد چیزی دیگر. در چنین شرایطی فشار برای شکستن «دیوار آتشین» یا «سد سیاسی» افزایش می‌یابد و عادی‌سازی ایدئولوژیک می‌تواند به عادی‌سازی نهادی راه ببرد.

این روند مختص آلمان نیست. در ایتالیا دولتی به رهبری جورجیا ملونی بر سر کار است؛ در سوئد «دمکرات‌های سوئد» از سال ۲۰۲۲ تکیه‌گاه پارلمانی دولت راست بوده‌اند و در اتریش «حزب آزادی» در انتخابات ۲۰۲۴ حزب نخست شد. هر بار که راست افراطی در کشوری دیگر به شریک سیاسی یا نیروی حکومتی تبدیل می‌شود، فشار برای تبدیل AfD از نیرویی «غیرقابل همکاری» به بخشی عادی از مناسبات قدرت نیز افزایش می‌یابد.

زاکسن-آنهالت نشانه‌ای از همین فرسایش است. دمکرات‌مسیحی‌ها، سوسیال‌دمکرات‌ها، سبزها و حزب چپ پیشنهاد گفت‌وگوی AfD برای تشکیل دولت را رد کرده‌اند، اما «ائتلاف سارا واگن‌کنشت» وارد گفت‌وگو شده است. اهمیت مسئله فقط در نتیجه این گفت‌وگو نیست. تابوهای سیاسی معمولاً یک‌شبه فرو نمی‌ریزند؛ ابتدا گفت‌وگو عادی می‌شود، سپس همکاری موردی و سرانجام این پرسش مطرح می‌شود که چرا همکاری در سطح دولت ناممکن باشد. خطر دقیقاً در همین عادی‌شدن تدریجی است: سیاست ملی - نژادی، مهاجرت‌ستیزی، اقتدارگرایی و تقسیم جامعه به «مردم واقعی» و «دیگران» از حاشیه به متن سیاست منتقل می‌شوند و مرز آنچه زمانی غیرقابل قبول شمرده می‌شد، قدم‌به‌قدم عقب می‌رود.

همین جابه‌جایی را می‌توان در مفهوم «منافع ملی» نیز دید. راست ملی‌گرا کارگر و سرمایه‌دار را، صرف‌نظر از موقعیت متضادشان در مناسبات تولید، در یک وحدت موهوم به‌عنوان «آلمانی» در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و در مقابل، مهاجر یا کارگر خارجی را به‌عنوان رقیب و تهدید معرفی می‌کند. اما «منافع آلمان» برای کارگری که نیروی کار خود را می‌فروشد و برای سرمایه‌داری که درباره سرمایه‌گذاری، اخراج و انتقال تولید تصمیم می‌گیرد، یک معنا ندارد. از کارگر خواسته می‌شود به نام «رقابت‌پذیری اقتصاد آلمان» فشار بیشتر در محیط کار، محدود شدن خدمات اجتماعی یا عقب‌نشینی در مطالبات دستمزدی را بپذیرد، در حالی که سرمایه هر زمان سود بیشتری در نقطه‌ای دیگر بیابد می‌تواند تولید و سرمایه‌گذاری را به آنجا منتقل کند. ملی‌گرایی این تضاد را زیر عنوان «ملت» می‌پوشاند و

اسماعیل بخشی، هشت سال بعد!

روز شنبه ۱۷ شهریور ۱۴۰۵ اسماعیل بخشی کارگر اخراجی نیشکر هفت‌تپه و از چهره‌های سرشناس جنبش کارگری، در یک اقدام ابتکاری با تحصن اعتراضی مقابل شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه خواهان بازگشت به کار شد. وی در یک پیام صوتی - تصویری اعلام کرد: هشت سال پیش بابت اعتصابات و اعتراضات کارگری، یک نهاد امنیتی من را از کارم تحریم و تعلیق نموده است. بخشی گفت: در این هشت سال به خاطر آرامش هفت‌تپه، سکوت نموده اما آرامش و امنیت روانی خانواده‌اش نابود شده. او گفت در این هشت سال به هرجایی که فکر کنید سرزدیم، استانداری، فرمانداری، اداره کار، دیوان عدالت اداری هرجا رفتیم نتیجه‌ای نداد و همون نهاد امنیتی مانع بود. اسماعیل بخشی گفت: همین‌جا تحصن می‌کنم تا به خواستم برسم، خواست من چیزی بیشتر از بازگشت به کار نیست.

اسماعیل بخشی در روز دوم اقدام اعتراضی خود در پیام مشابهی اعلام کرد: در این دو روز مانند هشت سال گذشته هیچ‌کس پاسخ‌گو نبوده است. وی خطاب به رئیس‌جمهور و وزیر کار پرسید: چرا به من پاسخ نمیدن؟ دلیل اینکه نمی‌گذارن برم سرکار چیست؟ چرا دلیلشو نمی‌گن؟ چرا نهاد امنیتی پاسگو نیست؟ اسماعیل بخشی از دوستان و همکارانی که کنارش بودند تشکر کرد و تأکید نمود تا رسیدن به هدف خود، به تحصن ادامه خواهد داد.

روز سوم تحصن، اسماعیل بخشی اعلام کرد برخی حضرات بابت برخی دوستان وی تماس گرفته و وعده‌هایی به آن‌ها داده اند. وی با تأکید بر اینکه: مطالبه ما کاملاً صنفی است، تجمع ما کاملاً صنفی است نه امنیتی نه سیاسی، لطفاً امنیتی‌اش نکنید، حق اعتراض، حق طبیعی و حق قانونی کارگر است" گفت: هیچگونه اعتمادی به وعده‌ها ندارم ولی با توجه به گفتگو با همکاران و دوستانم، آن‌ها تشخیص دادند برای چند روز تحصن را بشکنم و من هم برای چند روز تحصن را شکستم. اگر نتیجه گرفتیم که بسیار عالی اگر نتیجه نگرفتیم من باز تحصن را با قدرت بیشتری ادامه خواهم داد.

حق کار، حق طبیعی و مسلم هر شهروند است و بازگشت به کار، حق مسلم اسماعیل بخشی و هم‌ی کارگران اخراجی‌ست. بازگشت به کار حق هر کارگری است که به خاطر اعتراض و اعتصاب و به خاطر دفاع از منافع خود و هم طبقه‌ای‌هایش اخراج و بیکار شده است. بازگشت به کار، در همان حال حق همه‌ی کارگرانی است که در جنگ و شرایط پساجنگ، اخراج شده و کار خود را ازدست داده‌اند. اسماعیل بخشی که رنج و سختی هشت سال اخراج و بیکاری را برتن دارد، با یک ابتکار عمل ساده و تحصن اعتراضی مقابل شرکت نیشکر هفت‌تپه، خواهان بازگشت به کار شده و با این ابتکار، بردشت تیره و تاریک اخراج‌های فله‌ای پساجنگ، چراغ آویخته است. واقعیت این است که مبارزه اسماعیل بخشی فقط یک مبارزه شخصی برای بازگشت به کار نیست، این

مبارزه، بخشی از مبارزه گسترده‌تری است که در عمق جامعه و مراکز کارگری در جریان است. مبارزه اسماعیل بخشی برای بازگشت به کار نمادی است از مبارزه کارگرانی که به خاطر اعتراض و اعتصاب اخراج شده و کار خویش را ازدست داده‌اند. از این رو، این مبارزه، مبارزه برای حق اعتراض و حق اعتصاب نیز هست. اسماعیل بخشی در سال ۱۳۹۷ در جریان اعتصابات شکوهمند کارگران هفت‌تپه و در تجمع اعتراضی مقابل فرمانداری شوش بازداشت شد و به زندان افتاد. ارتجاع حاکم و دستگاه امنیتی آن، به پاپوش دوزی و دروغ‌بافی علیه بخشی متوسل شدند. سناریوسازی و طرح اتهامات واهی علیه وی و شکنجه‌های وحشیانه "تاسرحد مرگ" برای اعتراف‌گیری، بخش دیگری از اقدامات رژیم و دستگاه سرکوب و اطلاعاتی آن بود برای اینکه این فعال کارگری را از پا درآورند و او را ایزوله کنند.

اتهام جاسوسی و امثال آن یکسره واهی بود. کارگران هفت‌تپه و تمام جنبش کارگری ایران، علت اصلی کینه طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن را نسبت به اسماعیل بخشی می‌دانستند. آن‌ها می‌خواستند از کسی که در اتحاد و مبارزه کارگران هفت‌تپه علیه خصوصی‌سازی این شرکت نقش داشته انتقام بگیرند. بیشتر از این، آنان می‌خواستند کارگر آگاهی را که مبتکر شعار "نان، کار، آزادی، اداره شورایی" بود حذف یا دست کم در میان کارگران ایزوله و منفرد سازند. اخراج و بازداشت اسماعیل بخشی، علت سیاسی داشت، و کیست که نداند این ارتجاع سیاسی حاکم است که هر خواست مهم کارگری را با برچسب "امنیتی" فوراً سرکوب می‌کند! با تمام وحشی‌گری‌ها و اعمال خشونت‌بارترین اقدامات علیه اسماعیل بخشی و خانواده‌اش، دستگاه اطلاعاتی و سرکوب اما به هدف خود نرسید.

اما این تمام ماجرا نیست. ارتجاع و استبداد حاکم که صنفی‌ترین شعارها و خواست‌های کارگری را با سرکوب و زندان پاسخ داده بود و خود در تبدیل فوری هرخواست و شعار صنفی به خواست و شعار سیاسی نقش مهمی داشته و دارد، فقط اسماعیل بخشی را مورد تعرض قرار نداد. اسماعیل بخشی به یکی از نمایندگان برجسته جنبش کارگری ایران تبدیل شده بود، جنبشی که اسماعیل بخشی و ابراهیم عباسی منجزی و دیگر کارگران هفت‌تپه با طرح خواست‌ها و شعارهای رادیکال و سیاسی و طرح آلترناتیو شورایی و کارگری، آن را وارد مرحله پیشرفته‌تری کردند. ارتجاع و طبقه حاکم فقط اسماعیل بخشی را به بند نکشید، بلکه سعی کرد شعار "نان، کار، آزادی، اداره شورایی" را که به سرعت در جنبش طبقه کارگر راه یافته بود نیز به بند و زنجیر بکشد.

اسماعیل بخشی فقط فعال کارگری در هفت‌تپه نبود، او اکنون به یکی از رهبران محبوب و شناخته شده جنبش کارگری تبدیل شده بود که در هفت‌تپه، پرچم مبارزه سیاسی و شوراها را به اهتزاز درآورده و در مسیر دفاع از منافع

کارگران، در راه کسب حق اعتراض، حق اعتصاب و حق تشکل هزینه زیادی داده بود. بنابراین نمی‌بایست تنها بماند و بدیهی بود که اقدام اعتراضی وی مور حمایت قرار بگیرد.

کارگران گروه ملی فولاد اهواز که در دهه نود بهترین و نزدیک‌ترین پیوند و ارتباط را با کارگران هفت‌تپه داشتند، همان روز سه شنبه ۱۷ شهریور با صدور بیانیه‌ای از خواست اسماعیل بخشی برای بازگشت به کار حمایت کردند. کارگران فولاد در بیانیه خود چنین نوشتند: "ما خواهان بازگشت به کار اسماعیل بخشی و تمامی کارگرانی هستیم که در سراسر کشور به صورت ناعادلانه از کار اخراج شده‌اند."

رضا شهبانی عضو فعال هیئت مدیره سندکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، با انتشار اطلاعیه‌ای در ۱۸ شهریور، رسماً به حمایت از اسماعیل بخشی برخاست، اعتراض او را، اعتراض و دادخواهی تمام کارگرانی دانست که سال‌ها زیر بار بی‌عدالتی خم گشته اما نشکسته‌اند. او که خود مدت‌هاست به خاطر مبارزه و سازماندهی اعتراض در شرکت واحد، با برخورد حذفی دستگاه حکومتی روبرو و از کار اخراج شده، سال‌های طولانی زندان را تحمل کرده و بدون حقوق و بیمه، با سختی و فشار زندگی می‌کند، اعلام کرد: "کنار اسماعیل بخشی ایستاده‌ام".

علی نجاتی کارگر باز نشسته و باسابقه نیشکر هفت‌تپه نیز با انتشار یک پیام صوتی - تصویری از اسماعیل بخشی نماینده کارگران هفت‌تپه و اقدام وی برای بازگشت به کار حمایت کرد. برخی تشکل‌های دیگر نیز مانند هسته‌ی کارگری زاگرس مرکزی و فعالین کارگری نفت جنوب، هسته کار، نان، آزادی - هوادار سازمان فدائیان (اقلیت) نیز با انتشار اطلاعیه‌هایی از اسماعیل بخشی و تحصن اعتراضی وی برای بازگشت به کار حمایت کردند. در خارج از کشور نیز برخی تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری از جمله پلاتفرم سندیکا‌های کارگری سوئد با انتشار بیانیه ضمن حمایت قاطعانه از اسماعیل بخشی، کارگران را به اتحاد و همبستگی دعوت کرد.

بازگشت به کار، حق بی‌چون و چرای اسماعیل بخشی‌ست. مستقل از اینکه تحصن اعتراضی وی مقابل شرکت نیشکر هفت‌تپه چند روز ادامه داشته یا نداشته باشد و مستقل از این که چند و چون وعده‌های مسئولین هفت‌تپه و مقامات شهری و دولتی به کجا بینجامد، از اقدام اعتراضی اسماعیل بخشی برای بازگشت به کار، قاطعانه باید حمایت کرد. ۸ سال بعد از درخشش وی در جایگاه یک مبارز و فعال آگاه و پیشرو کارگری، ۸ سال پس از اخراج، ۸ سال بعد از تحمل هزینه‌های مادی و روانی غیر قابل جبران و ۸ سال پیگیری‌های بی‌نتیجه، نباید اسماعیل بخشی را تنها گذاشت و از خواست او برای بازگشت به کار، همچنین جبران خسارت‌های مالی این دوره، قویاً باید حمایت کرد. لغزش‌های احتمالی نظری یا سیاسی که هرفرد مبارز در جریان فعالیت‌های عملی خود و در کوران عروج و افول شرایط متحول سیاسی می‌تواند بدان دچار شود، البته که نمی‌تواند و نیابستی اصل دفاع از حق کار و بازگشت به کار کارگر اخراجی را تحت‌الشعاع

اسماعیل بخشی، هشت سال بعد!

قرار دهد. طبقه سرمایه‌دار حاکم و رژیم سیاسی به‌ویژه دستگاه اطلاعاتی آن، کوشش می‌کنند با اتخاذ تاکتیک‌ها و روش‌های گوناگون، از بازداشت و زندان و شکنجه گرفته تا اخراج و بیکارسازی و تحمیل فقر و گرسنگی و نا استفاده از تاکتیک تطمیع، کارگران آگاه و مبارز را از سر راه خود بردارند. هر جا اعتراض و اعتصاب کارگری تمرکز بیشتری داشت، همانجا این سیاست‌ها و تاکتیک‌ها با قوت و حساسیت بیشتری به اجرا گذاشته شد. به جرئت اما می‌توان ادعا کرد که ارتجاع حاکم در هیچ یک از این واحدهای پراعتراض و اعتصاب، از فولاد و ذوب آهن و هفت‌تپه گرفته تا هیکو و آذرآب و ماشین‌سازی و واگن‌سازی و آلومینیم‌سازی و نفت و گاز و غیره نتوانسته است حتی در یک مورد کارگر آگاهی را تطمیع کند و این سیاست، به‌طور کامل با شکست روبرو شده است. مگر در موارد بسیار بسیار نادر از نمونه همان تحفه به نام محمد خنیفر در هفت‌تپه که خودش را به کارفرما و مدیریت شرکت فروخت.

ارتجاع اسلامی اما به تلاش‌های خود برای خرابکاری در جنبش کارگری و برای کنترل و مهار اعتصابات و اعتراضات کارگری ادامه داده است. دستگاه اطلاعاتی رژیم از اواسط سال ۱۴۰۰ به بعد در صنعت نفت و گاز به‌ویژه در منطقه بوشهر و مجتمع گاز پارس جنوبی که از سال ۹۹ تا همین دوسال پیش به مرکز مهم تجمعات اعتراضی و اعتصابات بزرگ کارگری تبدیل شده، اقدام به ایجاد تشکلهای معلوم الحالی تحت عنوان کانون و انجمن صنفی کرد. این تشکلهای دولتی که سرخ آن‌ها در دست اطلاعاتی‌هاست، تحرکاتی را در مناطق یاد شده آغاز نموده و تأکید دارند که خواست‌ها و شعارهای کارگران حتماً باید در دایره صنفی محدود بمانند. ارتجاع اسلامی با سرکوب‌های کم سابقه و گسترده در نفت، تصور می‌کرد صدای اعتراض نفت و گاز را برای همیشه خاموش ساخته است. اما اعتصابات و تجمعات بزرگ و سراسری از سال ۹۹ به بعد در صنعت نفت و گاز گسترش بی سابقه‌ای یافت. ارتجاع که نتوانسته بود با دستگیری و زندان و اخراج جلو مبارزه در نفت را بگیرد و آن را مهار کند، تدبیر دیگری اندیشید و با سرهم‌بندی کردن چند انجمن صنفی، بر ابعاد خرابکاری و فعالیت خود به منظور مهار و انحراف مبارزات رو به گسترش صنعت نفت افزوده است.

اما این تلاش‌ها نیز محکوم به شکست است. امروز مبارزه صنفی در نفت و گاز و در ذوب آهن و فولاد و هفت‌تپه و همه‌جا، جدا از مبارزه سیاسی نیست. چندی‌بار باید گفت که در شرایط حاکمیت استبدادی و دیکتاتوری عریان که ابتدایی‌ترین خواست و مبارزه صنفی نیز با قهر و سرکوب دستگاه دولتی روبروست، مبارزه صنفی ضرورتاً به یک مبارزه سیاسی تبدیل می‌شود. چندی‌بار باید به این موضوع اشاره کرد

در حمایت از اسماعیل بخشی؛ اخراج کارگر پاسخ دفاع از حق و حقوق او نیست!

اسماعیل بخشی، کارگری که سال‌هاست به‌دلیل دفاع از حقوق خود و همکارانش در شرکت کشت و صنعت، از کار اخراج و از حق داشتن یک زندگی شایسته محروم شده است، بار دیگر با ایستادگی و تحصن، خواست روشن و برحق خود را فریاد می‌زند: حق بازگشت به کار و جبران حقوق تضییع‌شده.

اخراج و محروم کردن کارگر از کار، تنها یک تصمیم اداری نیست؛ هنگامی که کارگری به دلیل مطالبه حقوق خود و دفاع از همکارانش تحت فشار قرار می‌گیرد، این اقدام تلاشی برای خاموش کردن صدای اعتراض و مطالبه‌گری کارگران است.

ما ضمن اعلام حمایت قاطع خود از اسماعیل بخشی و تحصن او برای بازگشت به کار، خواهان پایان دادن به اخراج و فشار علیه او و فراهم شدن امکان بازگشتش به محل کار هستیم.

مطالبه اسماعیل بخشی مطالبه‌ای فردی و جدا از دیگر کارگران نیست. دفاع از حق او برای بازگشت به کار، دفاع از حق همه کارگرانی است که برای حفظ نان، امنیت شغلی، دستمزد عادلانه و کرامت انسانی خود مبارزه می‌کنند.

کارگر نباید به جرم اعتراض و دفاع از حق خود مجازات شود.

از اسماعیل بخشی حمایت می‌کنیم

از تحصن و مطالبه بازگشت به کار او حمایت می‌کنیم.

اخراج و محرومیت از کار، پاسخ مطالبه‌گری کارگران نیست.

حق کار، امنیت شغلی و تشکلیابی، حق مسلم کارگران است.

اسماعیل بخشی تنها نیست؛ صدای او، صدای اعتراض کارگران است.

هسته‌ی کارگری زاگرس مرکزی

فعالین کارگری نفت جنوب

۱۸ شهریور ۱۴۰۵

"سوسیالیست‌ها به اعتصابات خصلت سیاسی می‌دهند! چرا قبل از این‌که هر سوسیالیستی این کار را بکند، دولت خودش دست به هر کاری که می‌شد زد تا به اعتصابات خصلتی سیاسی بدهد. آیا این دولت نبود که دستگیری کارگران آرام را به راه انداخت، آن‌چنان‌که گویی با جنایت‌کاران طرف است؟ آیا آن‌ها را بازداشت و تبعید نکرد؟ آیا جاسوس‌ها و پرووکاتورهاش را به همه‌جا نفرستاد؟ آیا هر کس را که به چنگش افتاد بازداشت نکرد؟ آیا قول نداد که به کارخانه‌داران کمک کند که تسلیم نشوند؟ آیا کارگران را به خاطر جمع‌آوری ساده‌ی پول برای کمک به اعتصابیون، تحت تعقیب قانونی قرار نداد؟ دولت خود، پیش از هر کس دیگر به کارگران تعهیم کرد که جنگ آنان علیه کارخانه‌داران ناگزیر باید جنگی علیه دولت باشد." [به دولت تزاریت - و. ای. لنین]

که تحت چنین شرایطی هیچ دیوار چینی مبارزه صنفی را از مبارزه سیاسی جدا نمی‌کند؟ خود رژیم و دولت حاکم این حد و مرزها را برهم زده است. یک چنین واقعیتی از حد و مرزهای اراده‌گرایی بیرون است و از خواست این و آن تبعیت نمی‌کند. روشن است که کمونیست‌ها و کارگران آگاه باید در راه سازماندهی اعتصابات با خصلت سیاسی تلاش کنند با به اعتصابات خصلت سیاسی بدهند. اما تمام ماجرا این است که دولت، خودش این زمینه را فراهم نموده است. درپایان یک بار دیگر ضمن تأکید بر حق کار و دفاع قاطع از حق بازگشت به کار اسماعیل بخشی و همه کارگران اخراجی، با نقل قولی از لنین پیرامون خصلت سیاسی اعتصابات در دولت تزاری و اینکه جنگ کارگران علیه کارخانه داران ناگزیر باید جنگی علیه دولت باشد، این مطلب را به پایان می‌بریم.

از مرگ فردی تا زندگی جمعی

اخباری در باره خودکشی برخی از بازماندگان کشته‌شدگان و نیز اقدام به خودسوزی شماری از کارگران و افراد گرفتار در بحران معیشتی حاکم بر کشور است.

به گزارش سایت های خبری، در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۴۰۵، دستکم سه تن از اعضای خانواده‌های جان‌باختگان دی‌ماه گذشته اقدام به خودکشی کرده‌اند. آیدا حیدری، ۲۵ ساله - نامزد ابوالفضل سلیمانی الموتی - ۱۲ شهریور، درست در روزی که قرار بود جشن عروسی‌اش برگزار گردد، به زندگی خود پایان داد. دانیال کریمی - پدر امیرمحمد کریمی، ۱۹ ساله - روز ۱۵ شهریور خودکشی کرد و فرحناز روزفرح - مادر سامان ابراهیمپور، ۲۳ ساله - پس از ماه‌ها سوگواری برای فرزندش در ۲۵ تیر ۱۴۰۵ به زندگی‌اش پایان داد.

در همین بازه زمانی، مواردی از خودسوزی و خودکشی کارگران نیز در اعتراض به اخراج، عدم پرداخت دستمزد و فقدان چشم‌انداز معیشتی گزارش شده است. خبرگزاری هرانا در شهریور ۱۴۰۵ از اقدام به خودسوزی یک کارگر پروژه قطار شهری اهواز پس از پنج ماه معوقه‌مزدی و اخراج از محل کار خبر داده است. در ماهشهر، یک کارگر اخراجی پتروشیمی با پنج سال سابقه کار، پس از بی‌نتیجه ماندن پیگیری مطالباتش، روز ۲۰ مرداد در مقابل اداره کار اقدام به خودکشی کرد و به بیمارستان منتقل شد. در نیکشهر هم روز ۲۱ تیر، یک نیروی خدماتی بیمارستان ۲۲ بهمن اقدام به خودکشی کرد. در ایلام، دو کارگر اخراج شده پالایشگاه گاز قصد خودسوزی داشتند که با دخالت دیگران متوقف شدند. در این میان، خودسوزی یک جوان ۲۶ ساله که روز یکشنبه ۱۵ شهریور در میدان خمینی همدان در ملاءعام خود را به آتش کشید، از همه غم‌انگیزتر بود. انسانی که با پیکر آتش‌گرفته اینسوی و آنسوی میدان می‌دوید، اما کسی به کمکش نرفت. اینکه دادستان همدان، خودسوزی این جوان را به سابقه «مشکلات روحی و روانی» او منتسب کرده است، هیچ تغییری در اصل ماجرا - که جمهوری اسلامی مسبب واقعی این شرایط است - نمی‌دهد.

نمونه‌های یاد شده، مواردی هستند که در چند هفته اخیر گزارش شده‌اند و طبیعتاً آمار واقعی می‌تواند به مراتب بیشتر از این باشد. در این میان، نکته‌ای که باید به آن توجه داشت وقوع چنین حوادثی را نمی‌توان صرفاً به عنوان تصمیم‌های فردی و جدا از شرایط بحرانی جامعه توضیح داد. عوامل روانی، فردی و اجتماعی در هم تنیده‌ای وجود دارند که فرد را در یک لحظه معین به سوی خودکشی سوق می‌دهد. اما در آن هنگام که خودکشی در متن یک بحران گسترده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افزایش می‌یابد، جامعه ناگزیر است در باره شرایطی که انسان‌ها را به چنین نقطه‌ای از ناامیدی و استیصال می‌رساند، پرسشگری کند.

مسئله اساسی در همین‌جاست، که چگونه باید میان رنج فردی و بحران اجتماعی رابطه برقرار کرد. بیکاری، فقر، سرکوب و بی‌اعتمادی

سیاسی چگونه احساس بی‌آیندی را در جامعه تشدید می‌کنند؟ چرا برخی افراد به جای پیوند دادن رنج خود با دیگران، آن را علیه خویش به کار می‌گیرند؟ و مهم‌تر اینکه، چگونه می‌توان این انرژی انباشته‌شده اجتماعی را از مسیر مرگ و نابودی فردی به سوی زندگی جمعی، همبستگی، سازمان‌یابی و تغییر اجتماعی هدایت کرد؟ پاسخ روشن است. راه نجات نه خودکشی که در پیوند انسان‌ها با یکدیگر، دفاع از حق زندگی، گسترش همبستگی اجتماعی، سازمان‌یابی و مبارزه جمعی برای تغییر شرایط مرگبار موجود است.

کشتاری که در دی‌ماه گذشته اتفاق افتاد، زخمی خون‌چکان است که هنوز بسته نشده است. اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ یکی از خونین‌ترین سرکوب‌های دوران حاکمیت جمهوری اسلامی و فراتر از آن، یکی از فاجعه‌بارترین کشتارها در تاریخ صدساله ایران است. صرف نظر از اختلاف آماری که حکومت تعداد کشته‌شدگان را ۳۱۱۷ نفر و سازمان‌ها و رسانه‌های مستقل از جمله هرانا تعداد آنان را تا چند برابر آمار دولتی اعلام کرده است، آنچه انکارناپذیر است، قتلعام هزاران انسان معترض و مبارزی بود که اکنون انبوهی از خانواده‌های زخم‌خورده را در فقدان عزیزانشان به سوگی التیام‌ناپذیر نشاندہ است؛ اما این فقدان، تنها مواجه شدن با لحظه مرگ آنان نیست، بلکه پیامدهای روانی بعد از کشتار است که اکنون بخشی از جامعه را به سمت ناامیدی، بی‌آیندی و استیصال کشانده است.

برای اعضای یک خانواده کشته‌شده در اعتراضات، زندگی آمیخته با اندوه و غم‌شان، تازه پس از مراسم خاکسپاری آغاز می‌شود. زندگی‌ای که ممکن است با پرسش‌های بی‌پاسخ، فشار امنیتی، مشکلات مالی، خشم، کابوس، اضطراب و محرومیت از امکان سوگواری آزادانه همراه باشد. در چنین شرایطی، مرگ یک عزیز می‌تواند به یک «زخم اجتماعی» و یک «ترامای عمومی» تبدیل شود. اگر خانواده اجازه نداشته باشد آزادانه در باره مرگ فرزندش سخن بگوید، اگر زیر فشار نیروهای امنیتی مجبور به سکوت شود، اگر از برگزاری مراسم عمومی منع گردد، اگر برای دادخواهی تهدید شود، و اگر هیچ سازوکار قابل اعتمادی برای عدالت و پاسخگویی برایش وجود نداشته باشد، آنگاه این رنج شخصی به مسئله‌ای اجتماعی تبدیل می‌شود. لذا، گزارش‌های منتشر شده در باره خودکشی عضوی از خانواده‌های جان‌باختگان را باید در چنین بستری اجتماعی دید و بدان تأمل کرد. انتشار خبرهایی از این دست، اگرچه زنگ خطری انسانی برای جامعه بحران‌زده ایران است، اما نباید انسان‌هایی را که در یک چنین شرایط سخت و بحرانی، از سر ناامیدی و استیصال به زندگی خود پایان می‌دهند، سرزنش یا محکوم کرد؛ بلکه باید به کمک خانواده‌ها شتافت؛ در کنارشان قرار گرفت و ذهنیت آنان و جامعه را به سمت ریشه‌های اجتماعی وقوع اینگونه اقدامات هدایت کرد.

شرایط فعلی جامعه بسیار رنج‌آور و بحرانی‌ست؛

توده‌های مردم ایران در وضعیتی سخت و غیر قابل تحمل قرار دارند. گسترش روزانه تورم، یعنی سفره‌ای که مدام کوچکتر می‌شود. خانواده‌ای که باید از خوردن گوشت و میوه و لبنیات صرف‌نظر کند. دانشجویی که امکان تحصیل ندارد. جوانی که ازدواج را به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌کند. کارگری که برای پرداخت اجاره خانه مجبور است اضافه‌کاری کند. بازنشسته‌ای که میان دارو و غذا باید یکی را برگزیند. و در یک کلام، توصیف جامعه‌ای بحران‌زده که در آن، میان خواست و نیازهای روزمره مردم با آنچه قادر به دستیابی به آن هستند، شکافی عمیق ایجاد شده است. شکافی پُر ناشدنی که با بودن جمهوری اسلامی هر روز عمیق‌تر هم می‌شود. در چنین شرایطی، وقتی رنج اجتماعی در بدن فردی تلنبار می‌شود، وقتی راهی برای بیرون ریختن خشم درونی وجود نداشته باشد، خودکشی کوتاه‌ترین راه نجات انسان برای رهایی از ناامیدی و استیصال است.

خودکشی پدیده‌ای پیچیده است که هیچ توضیح جدی جامعه‌شناختی نمی‌تواند مدعی شود که فقر یا سرکوب به تنهایی علت مستقیم یک خودکشی مشخص است. انسان‌ها در شرایط مشابه واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند؛ یکی منزوی می‌شود. دیگری مهاجرت می‌کند. فردی به فعالیت اجتماعی روی می‌آورد. آن دیگری به اعتراض می‌پیوندد، فرد دیگری هم ممکن است به دلیل مجموعه‌ای از فشارهای فردی دچار اختلالات شدید روانی شود؛ اما این تفاوت‌ها به معنای بی‌ارتباط بودن خودکشی با شرایط اجتماعی نیست. بلکه برعکس، یکی از مهم‌ترین درس‌های جامعه‌شناسی این است که حتی خصوصی‌ترین تجربه‌های انسان نیز در بسیاری از موارد از شرایط اجتماعی تأثیر می‌پذیرند.

فقر و بیکاری، از دست دادن عزیز، احساس بی‌عدالتی، انزوای اجتماعی و فقدان چشم‌انداز آینده می‌تواند احساس بی‌قدرتی را در فرد تشدید کند. این مسئله در مورد بازماندگان کشتار اهمیت ویژه‌ای دارد. فردی را تصور کنیم که فرزند، همسر، خواهر یا برادر خود را از دست داده است. او نه تنها با سوگ مواجه است، بلکه ممکن است هر روز در پی دیدن تصاویر مرگ، شنیدن اخبار بازداشت دوستان، فشارهای امنیتی و مشکلات اقتصادی با این احساس مواجه شود که دیگر هیچ کس و هیچ نهادی صدای او را نمی‌شنود. در چنین وضعیتی، مسئله فقط اندوه «غم» نشده در وجودش نیست. مسئله می‌تواند تبدیل شدن چنین غمی را به سمت ناامیدی و استیصال بکشاند. ناامیدی زمانی خطرناک‌تر می‌شود که فرد احساس کند هیچ راه دیگری وجود ندارد. و لذا، وظیفه جامعه دقیقاً در همین نقطه بحرانی آغاز می‌شود. نباید اجازه داد تا انسان، گرفتار احساس «هیچ راه دیگری وجود ندارد»، بشود. پیش از رسیدن به چنین احساسی باید به یاری‌اش شتافت؛ حتماً راه دیگری وجود دارد و برای ایجاد آن باید بیش از پیش تلاش کرد. و آن راه، پیوند انسان با انسان است.

در کنار خودکشی تنی چند از اعضای خانواده‌های جان‌باختگان، خودسوزی برخی کارگران یا شهروندان نیز به یکی از تکان‌دهنده‌ترین آشکال اعتراض فردی تبدیل شده

از مرگ فردی تا زندگی جمعی

است. در خوزستان، استانی با منابع عظیم نفت و گاز و درعین حال دارای مشکلات جدی اقتصادی و اشتغال، موارد متعددی از اعتراض‌های کارگری و بحران‌های معیشتی به خودسوزی فردی منجر شده است. در اسفند ۱۴۰۴، رسانه‌ها از خودسوزی یکی از کارکنان حراست شرکت نفت آزادگان خبر دادند. در شهریور ۱۴۰۵، هرازا از اقدام به خودسوزی یک کارگر پروژه قطار شهری اهواز خبر داد. اگرچه اقدام به خودسوزی در جامعه ما نوعی اعتراض تلقی می‌شود، اما با درکی وسیع‌تر خودسوزی را نمی‌توان صرفاً «اعتراض» نامید. زیرا اعتراض سیاسی، هنگامی که به نابودی فرد معترض منجر گردد، امکان ادامه و گسترش خود را از دست می‌دهد. خودسوزی در واقع می‌تواند نشانه رسیدن به نقطه‌ای از ناامیدی و استیصال باشد، که فرد احساس می‌کند دیگر هیچ ابزار مؤثری برای شنیده شدن ندارد.

این همان چیزی است که باید در ذهنیت جامعه تغییر کند. جامعه‌ای که در آن خانواده داغدار به دلیل فشار و بی‌عدالتی حکومتی به مرز فروپاشی می‌رسد، نیازمند تغییر است. جامعه‌ای که در آن جوان، آینده‌ای برای خود نمی‌بیند، نیازمند دگرگونی بنیادی است. جامعه‌ای که در آن هرگونه اعتراض با گلوله پاسخ داده می‌شود، باید از بیخ و بن تغییر کند. اما این تغییر بنیادی با خودکشی انسان‌ها به دست نمی‌آید. هر خودکشی یک زندگی را از جامعه می‌گیرد. هر خودسوزی یک انسان را قربانی می‌کند؛ در حالی که آنچه اکنون جامعه بدان نیاز دارد، حضور جمعی و مبارزاتی انسان‌ها در کنار هم برای دگرگونی بنیادی چنین جامعه‌ای بحران زده است.

اگر کارگری ماه‌ها دستمزد دریافت نمی‌کند، راه حل این نیست که خودش را نابود کند. راه حل، آن است که کارگران بتوانند در کنار یکدیگر بایستند؛ مطالبات خود را مطرح کنند؛ یار و یاور هم باشند؛ تشکلهای مستقل خود را ایجاد کنند؛ از حمایت اجتماعی برخوردار شوند، اعتصابات بزرگ کارگری را سازماندهی کنند، سازمان‌های سیاسی در کنارشان باشند، رسانه‌ها صدای آنان را منعکس کنند و مهمتر اینکه جامعه نسبت به وضعیت آنان بی‌تفاوت نباشد. اگر یک کارگر به تنهایی خود را به آتش می‌کشد، قدرت او محدود است. اما اگر هزاران کارگر کنار یکدیگر قرار گیرند و به صورت جمعی و سازماندهی مبارزاتی، پرداخت دستمزد، امنیت شغلی، حق تشکلهای برخوردار از یک زندگی شایسته را فریاد کنند و در سطحی کلان‌تر برای تغییر وضعیت موجود به مبارزاتی سراسری روی آورند، مسئله دیگر یک تراژدی فردی نیست؛ بلکه موضوع به یک مطالبه اجتماعی تبدیل می‌شود. مطالبه‌ای که در پیوند با سایر گروه‌های اجتماعی از موضوعات فردی به ریشه‌های بحران دست خواهد بُرد و آنگاه در پرتو یک انقلاب اجتماعی شرایط موجود به نفع کارگران و توده‌های تحت ستم ایران تغییر خواهد کرد.

در دفاع از تحصن اعتراضی کارگر اخراجی اسماعیل بخشی، برای بازگشت به کار

کارگران و زحمتکشان و مردم مبارز و مترقی!

اسماعیل بخشی کارگر اخراجی صنایع نیشکر هفت تپه، برای بازگشت بکار خود، در مقابل این شرکت دست به تحصن زده است.

می‌دانیم که اسماعیل بخشی برای اعاده حقوق از دست رفته کارگران هفت تپه و به خاطر مبارزه علیه استثمارگران غارتگر، بازداشت و شکنجه و از کار اخراج گردید. اسماعیل بخشی تنها نبود بلکه تمام کارگران نیشکر هفت تپه و اکثریت مردم ایران، در این مبارزه همراه اسماعیل بخشی بودند. اکنون اگر کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه به فعالیت ادامه می‌دهد و کارگران بیکار نشده‌اند و شرکت فوق جزو اموال عمومی باقی مانده است، نتیجه تلاش بی‌وقفه اسماعیل بخشی، همکاران کارگر او و مردمی است که دلسوزانه آنان را در این راه همراهی می‌کردند.

رفقای عزیز! شرایط سخت و طاقت فرسا شده است. تورم دمار از روزگار ما کارگران در آورده است. حقوق یک کارگر نسبت به سال قبل به کمتر یک سوم تنزل پیدا کرده است و برای کسانی که مستأجر هستند عملاً چیزی از حقوق ماهیانه باقی نمی‌ماند. فصل مدرسه است و هزینه‌ی وسایل تحصیل فرزندانمان برای ما کارگران سر به آسمان می‌سپارد. قیمت دارو و درمان، بیش از سه برابر شده و شرکت‌های بیمه هم از تقبل هزینه‌های آن سرباز می‌زنند. یعنی عملاً تمام هزینه‌های جنگ دولت‌های ارتجاعی به گردن ما انتقال داده شده است. حالا فکر کنید در چنین شرایطی کارگر بیکار، و همان حداقل حقوق او هم ظالمانه قطع شود.

اسماعیل بخشی کارگر انساندوست و شرافتمند در چنین شرایطی قرار دارد. ما هسته کار، نان و آزادی ضمن درخواست از تمام کارگران و زحمتکشان جهت حمایت از بازگشت به کار اسماعیل بخشی، اعلام می‌داریم، تا زمانی که ایشان به کار بازنگشته باشد، به طور مداوم جریان تحصن اعتراضی و بازگشت بکارشان را پیگیری و در شبکه‌های اجتماعی منعکس می‌نمائیم. همانگونه که اسماعیل بخشی برای احقاق حقوق همکاران خود و عموم مردم ایران مبارزه کرده و تاکنون هزینه داده است، از همه فعالین طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان می‌خواهیم از تحصن اعتراضی و بازگشت به کار این کارگر شجاع و مبارز تا بازگشت به کارشان حمایت نمایند.

چاره ما کارگران وحدت و تشکیلات است.

هسته کار، نان، آزادی - هوادار سازمان فدائیان (اقلیت)

جمعه ۲۰ شهریور ماه ۱۴۰۵

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

رانندگان اسنپ، از فشار معیشتی تا اعتصاب!

کرایه‌ها و کاهش کمیسیون نیز شدند. در حال حاضر نرخ رسمی کمیسیون ۱۵ تا ۲۰ درصد است، اما در بسیاری موارد این نرخ به ۲۳ درصد نیز می‌رسد. از سوی دیگر، در چهار ماه نخست سال جاری کرایه‌ها ۴۰ درصد کاهش یافته است.

افزایش قیمت بنزین از یک سو و بالا بودن نرخ کمیسیون و کاهش کرایه‌ها از سوی دیگر، عرصه را بیش از پیش بر رانندگان اسنپ تنگ کرده است. درآمد واقعی رانندگان پس از کسر کمیسیون، هزینه سوخت، استهلاک، تعمیرات و بیمه، کفاف زندگی این قشر زحمتکش را نمی‌دهد، آن هم در شرایطی که آنان فاقد امنیت شغلی و تأمین اجتماعی‌اند.

درآمد رانندگان اسنپ در سال ۱۴۰۵ بین ۲۶ تا ۳۰ میلیون تومان در ماه تخمین زده شده است. این مبلغ تنها شامل درآمد پس از کسر کمیسیون است و سایر هزینه‌هایی را که بر دوش راننده قرار دارد دربر نمی‌گیرد. علاوه بر این، اعتراضات دی‌ماه و جنگ و قطع اینترنت نیز تأثیرات مستقیمی بر کار رانندگان اسنپ داشته است. در جریان اعتراضات و قتل‌عام متعاقب آن که با قطع طولانی‌مدت اینترنت نیز همراه بود، روزانه ۵۰۰ میلیون تومان خسارت به شرکت اسنپ وارد شد. البته این مبلغ، کمیسیونی است که عاید شرکت اسنپ می‌شده است. تبعات اقتصادی این وضعیت بر کارکنان و رانندگان اسنپ حداقل پنج برابر «خسارت» واردشده به شرکت است زیرا در جریان جنگ ۴۰ روزه نیز تعداد سفرها از طریق اسنپ ۶۰ درصد کاهش یافت.

نبود امنیت شغلی و تأمین اجتماعی نیز مزید بر علت شده و جرعه‌های اعتراض را در این بخش موجب شده است، آن هم در بخشی که طبق آمار اسنپ، ۸ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر در آن ثبت‌نام کرده‌اند، هرچند تعداد رانندگان فعال اسنپ در سال جاری ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر گزارش شده است.

از سال ۱۴۰۲، یعنی ۹ سال پس از راه افتادن اسنپ، ۲۳۰ هزار زن نیز در اسنپ شروع به کار کردند و طی یک سال ۹۰ هزار نفر به آنها افزوده شد و به ۳۲۰ هزار نفر رسید. زنان با فشار و معضلات مضاعف دیگری نیز روبه‌رو هستند، از جمله نبود امنیت، مزاحمت‌های کلامی و جنسی از سوی مسافران و معذوریت برای قبول سفرها و سفرها در ساعات شب و مناطق دورافتاده که موجب فرصت‌های کمتر و به تبع آن درآمد کمتر می‌شود. رانندگان اسنپ، همچون رانندگان

شرکت‌های مشابه در کشورهای دیگر نظیر اوبر، با مشکلات مشترکی روبه‌رو هستند. گرچه شرکت‌های «مادر» کار را با قبول سفر و سفارشات، سازماندهی و هماهنگ می‌کند، اما راننده، کارمند شرکت محسوب نمی‌شود و لذا ناچار است مجموعه‌ای از هزینه‌ها را متحمل شود. پراکندگی جغرافیایی کارکنان، نبود امنیت شغلی، فشار کار، درآمدهای ناچیز و فقدان تأمین اجتماعی از جمله این مشکلات است. در ایران، علاوه بر این مشکلات، بحران‌های سیاسی و اقتصادی و فقدان ثبات، قطع مکرر اینترنت و افزایش نجومی نرخ تورم، وضعیت این قشر زحمتکش را وخیم‌تر می‌کند.

با این همه، رانندگان اسنپ در سال‌های اخیر به کرات علیه وخامت شرایط کار به اعتراض برخاسته‌اند. آنها هوشمندانه از همان زیرساخت‌های ارتباطی که برای قبول سفرها و سفارشات در اختیار دارند، برای سازماندهی اعتراضات نیز استفاده می‌کنند. کانال‌های تلگرامی باشگاه رانندگان در شهرهای مختلف یکی از این ابزارهای ارتباطی و هماهنگی اعتراضات است که تا حدی خلاء تشکل را برطرف می‌کند. به‌طور مثال، فراخوان اعتصاب رانندگان

اسنپ در سال ۱۳۹۶ در تهران از طریق کانال باشگاه رانندگان این شهر پخش شد. در اردیبهشت ۱۴۰۳ نیز دعوت به دست کشیدن از کار در اپلیکیشن رانندگان منتشر شد. آنها در پیامی که در کانال تلگرامی نیز منتشر کردند، به کاهش کرایه‌ها، افزایش کمیسیون‌ها و نقشه‌های قدیمی که یافتن مسیر را طولانی‌تر می‌کرد، اعتراض کردند. به این ترتیب، استفاده روزمره از اپلیکیشن برای قبول سفارشات، به ابزاری برای سازماندهی و هماهنگی اعتراضات نیز تبدیل شده است. نحوه برگزاری اعتصاب در اسنپ نیز ویژگی خاص خود را دارد. کافی است راننده در روز و تاریخ اعتصاب، اپلیکیشن را باز نکند و سفر و سفارش را نپذیرد.

با گذشت ۱۲ سال از راه افتادن اسنپ و گسترش زمینه‌های خدماتی آن، روزبه‌روز شرایط رانندگان آن وخیم‌تر شده است. با این همه، آنان توانسته‌اند با استفاده از ابزارهای موجود ارتباط آنلاین، بخشی از پراکندگی جغرافیایی خود را پشت سر بگذارند و در مواردی به اعتراض و اعتصاب علیه شرایط کار و تبعات آن بر کاهش روزافزون سطح زندگی و معیشت خود روی آورند.

کار - نان - آزادی



حکومت شورائی

رژیم جمهوری اسلامی

را باید با یک اعتصاب عمومی

سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization

Of Fadaian (Aghaliyat)

No 1186 September 2026

رانندگان اسنپ، از فشار معیشتی تا اعتصاب!

برای دو برابر کردن نرخ سوم بنزین بود.
همین امر به اعتصاب رانندگان اسنپ طی
روزهای ۱۵ تا ۱۸ شهریور انجامید.
رانندگان اسنپ‌باکس، که در زمینه حمل بار
و سفارشات اینترنتی فعالیت می‌کنند، با
فراخوان اعتراضی در کانال تلگرامی
باشگاه رانندگان شهرهای اراک و سمنان،
این فراخوان را پخش کرده و خواهان
پیوستن رانندگان به اعتراض در مقابل
استانداری شدند.

اعتراض رانندگان تنها به افزایش نرخ سوم
بنزین محدود نبود. آنان خواهان افزایش
در صفحه ۹

ازای هر لیتر ۱۴۰۰ تومان و ۵۰ لیتر در
ماه به ازای هر لیتر ۳۰۰۰ تومان است.
مصرف بیش از این سهمیه ۱۱۰ لیتری،
مشمول نرخ سوم بنزین می‌شود. رانندگان
می‌توانند حداکثر تا ۳۰۰ لیتر بنزین دریافت
کنند و پس از احتساب سهمیه یارانه‌ای،
باقی مصرف خود را با نرخ دیگری تهیه
کنند. پیش‌تر نرخ سوم بنزین لیتری ۵ هزار
تومان تعیین شده بود، اما از ۱۷ شهریور
قیمت آن به لیتری ۱۰ هزار تومان افزایش
یافت. در واقع، تبلیغات درباره افزایش
سهمیه بنزین تا سقف ۳۰۰ لیتر، پوششی



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیزم بیکار می کنند

بینندگان گرامی تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره
جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی
ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از
شنبه تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز
برنامه‌ها دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده و نیم صبح باز پخش و تکرار
خواهند شد.

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه
ست" پخش می‌شود (Yahsat).
برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان(اقلیت)،
شبکه‌های اجتماعی فیس بوک، تلگرام، یوتیوب و سایت تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دریافت
کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی :

آدرس یوتیوب: tvshora1349

فیس بوک: Tvshora

تلگرام: t.me/tvshora

شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:

۰۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵

0031644664405

آدرس تماس ای میل :

tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون :

www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:

Alternative Shorai

Satellite:Yahsat

Frequency:12594

Polarization:Vertical / عمودی

Symbol Rate:27500

FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی